

الدُّرْسُ الثَّانِي بِرَكَةٍ

صناعة التلميع في الأدب الفارسي^۲

صنعت تلميع در ادبیات فارسی

«جمال المرأة فصاحه لسانه» رسول الله ﷺ

زیبایی انسان، شیوایی گفتار اوست.

إنَّ الْلُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ لُغَةُ الْقُرْآنِ وَ الْأَحَادِيثِ وَ الْأَدْعِيَّةِ فَقَدْ أَسْتَفَادَ مِنْهَا الشُّعُرَاءُ الْإِيرَانِيُّونَ وَ أَنْشَدَ بَعْضُهُمْ أَبِيَاتًا مَمْزُوجَةً
بِالْعَرَبِيَّةِ وَ سَمَوْهَا بِالْمَلْمَعِ؛

قطعاً زبان عربی زبان قرآن و احادیث و دعاها است و شاعران ایرانی از آن استفاده کرده‌اند و برخی از آنها ابیاتی
آمیخته به عربی سروده‌اند و آن را ملمع نامیده‌اند؛

لَكَثِيرٌ مِنَ الشُّعُرَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ مَلْمَعَاتٌ، مِنْهُمْ حَافِظُ الشِّيرازِيِّ وَ سَعْدِيُ الشِّيرازِيِّ وَ جَلَالُ الدِّينِ الرَّوْمَيِّ الْمَعْرُوفُ
بِالْمُولَوِيِّ.

بسیاری از شاعران ایرانی ملمعاتی دارند از جمله : حافظ شیرازی و سعدی شیرازی و جلال الدين رومی معروف
به مولوی.

** ملمع حافظ الشیرازی لسان الغیب (ملمع لسان الغیب حافظ شیرازی)

از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه إِلَيْ رَأَيْتُ دَهْرًا مِنْ هَجْرِكِ الْقِيَامَه

نامه‌ای با دل خونین برای محبوب نوشتم "که من روزگار را از دوری تو همچون قیامت دیدم "

دارم من از فراقش در دیده صد علامت لَيَسْتُ دُمْوَعٌ عَيْنِي هَذِي لَنَا الْعَلَامَه؟
من از دوری او صدها نشانه در چشم دارم ، آیا این اشک‌های چشم، برای ما نشانه نیست ؟ "

هر چند کازمودم از وی نبود سودم مَنْ جَرَبَ الْمَجَربَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَه
هرچه که تجربه کردم، از جانب او فایده ای به من نرسید " هرکس آزموده را بیازماید، پشیمان می‌شود. "

پرسیدم از طبیبی احوال دوست گفتا فِي بُعْدِهَا عَذَابٌ فِي قَرِبَهَا السَّلَامَه
از طبیبی درباره احوال محبوب سوال کردم، گفت : " در دوری و هجرانش رنج و عذاب و درنzdیکی اش سلامت است
"

گفتم ملامت آید گر گرد دوست گردم وَاللهِ مَا رَأَيْنَا حَبَّاً بِلا مَلَامَه
گفتم اگر زیاد به دوست مشغول شوم مورد سرزنش واقع می‌شوم " به خدا سوگند، ما عشقی را بدون سرزنش
ندیده‌ایم "

حافظ چو طالب آمد جامی به جان شیرین حَتَّى يَذُوقَ مِنْهُ كَأساً مِنَ الْكَرَامَه
حافظ همانند خواستاری آمد که جان شیرین بدهد و جامی بستاند، " تا ازآن، جامی از کرامت بچشد "

^۲ تلمیع: درخشنان کردن / ملمع: درخشنان(گونه‌ای شعر که بخشی فارسی و بخشی زبانی دیگر است. این آرایه را تلمیع گویند.)

مفردہ: فلاة ملجم سعدي الشيرازي (ملجم سعدي شیرازی)

سَلِ الْمَصَانِعَ رَبْتَه يَمُّ في الْفَلَوَاتِ تو قدر آب چه دانی که در کنار فرات

"از آب انبارها درباره سوارانی که در بیابان ها تشنه‌اند بپرس... "تو قدر و ارزش آب را چه می‌دانی، وقتی در کنار فرات هستی.

(عشیة+ی) (غداة+ی)

ششم به روی تو روزست و دیده‌ام به تو روشن و إن هَجَرَتْ سَوَاءَ عَشَيْتِي وَ غَدَيْتِي

شبیم با دیدن روی تو مثل روزاست و چشمم با دیدن روی تو روشن می‌شود." واگر از من جداییگزینی (جدا شوی)، شب و روزم برابر می‌شود"

اگر چه دیر بماندم امید بر نگرفتم ماضی الزمان وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ أَتَيْتِي

گرچه مدت زیادی انتظار کشیدم، اما امیدم را از دست ندادم، "زمان گذشت و دم می‌گوید قطعاً تو می‌آیی."

من آدمی به جمالت نه دیدم و نه شنیدم اگر گلی به حقیقت عجین آب حیاتی

من انسانی به زیبایی تونه دیده ام و نه شنیده ام، اگر خمیر آفرینش تو از آب و خاک (گل) است، در حقیقت آغشته به آب زندگانی است.

قد (گاهی ممکن است) + مضارع شبان تیره امیدم به صبح روی تو باشد وَ قَدْ تُفَتَّشْ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي الظُّلُماتِ

شب‌های تاریک من به امید دیدن روی تو صبح می‌شود، "وگاهی چشمۀ زندگی در تاریکی ها جستجو می‌شود"

فَكَمْ تُمَرَّرُ عَيْشِي وَ أَنْتَ حَامِلُ شَهْدِي جواب تلخ بدیع است از آن دهان نباتی

چه بسیار زندگیم را تلخ می‌کنی درحالی که تو حامل عسل هستی! از دهان شیرین تو جواب تلخ شنیدن زیباست! ** شهد: عسل

نه پنج روزه عمرست عشق روی تو ما را وَجَدْتَ رَائِحَةَ الْوَدِّ إِنْ شَمَّتْ رُفَاقِي

عاشق روی تو بودن برای ما فقط این پنج روزه عمردنیا نیست، "اگر خاک قبم (استخوان پوسیده‌ام) را ببوبی، بوبی عشق را می‌بایی"

وَصَفْتُ كُلَّ مَلِيجَ كَمَا تُحِبُّ وَ تَرَضِي م Hammond تو چه گوییم که ماورای صفاتی

هر زیباروی با نمکی را وصف کردم همانطور که دوست داری و می‌پسندی" ستایش‌های تو را چگونه بیان کنم که فراتراز وصف کردن هستی"

أَخَافُ مِنَكَ وَ أَرْجُو وَ أَسْتَغْيِثُ وَ أَذْنُو که هم کمند بلای و هم کلید نجاتی

"از تو می‌ترسم و به تو امید دارم و از تو کمک می‌خواهم و به تو نزدیک می‌شوم" که هم دامگه بلا هستی و هم کلید نجات و رهایی هستی.

ز چشم دوست فتادم به کامه دل دشمن أَحْبَبْتِي هَجَرُونِي كَمَا تَشَاءَ عُدَائِي

به دلخواه و خواست دشمن، از چشم دوست افتادم و ب ارزش شدم، "یارانم از من جدایی گزیدند همان طورکه دشمنانم می‌خواهند" ** أحباب: یاران «مفردہ: حبیب» / عدا : مفردہ عادی (دشمن)

فراقنامۀ سعدی عجب که در تو نگیرد وَ إِنْ شَكَوتُ إِلَى الطَّيْرِ نُحْنَ فِي الْوُكَنَاتِ

شگفت است که شرح نامه جدایی سعدی در تو اثر نمی‌گذارد! " واگر به پرندگان گلایه کنم، درلانه‌ها شیون کنند (با صدای بلند بگریند)"

✿ المَعْجَم ✿ بِرْگَد

<p>قَدْ تُفْتَشُ: گاهی جستجو می‌شود (فتتش، یفتتش)</p> <p>كَأْس: جام، لیوان</p> <p>مُجْرِب: آزموده</p> <p>مَحَمَّدَة: ستایش‌ها «مفرد: محمدة»</p> <p>مَصَانِع: انبارهای آب در بیابان</p> <p>(معنای امروزی: کارخانه‌ها)</p> <p>مَلِيْحَ: با نمک</p> <p>مَمْزُوج: در هم آمیخته = مخلوط</p> <p>نُحْنَ: شیون کردند (ناح، ینوح)</p> <p>وَدْ: عشق و دوستی # عداوه</p> <p>وَصْفَتُ: وصف کردم (وصف، يصف)</p> <p>وَكَنَاتُ: لانه‌ها «مفرد: وکنه»</p> <p>هَجَرَتُ: جدا شدی، رها ساختی (هجر، يهجر)</p>	<p>حَتَّى يَذَوَقُ: تا بچشد (ذاق، يذوق)</p> <p>حَلَّتُ: فرود آمد، حل کرد (حل، يحل)</p> <p>رُفَاتُ: استخوان پوسیده</p> <p>رَكْبُ: کاروان شتر یا اسب سواران</p> <p>سَلْ: بپرس = اسئله (سآل، يسأل)</p> <p>شَكْوَتُ: گلایه کردم (شکا، يشكوا)</p> <p>إِنْ شَكَوْتُ: اگر گلایه کنم</p> <p>بوییدی (شم، يشم)</p> <p>إِنْ شَمَّتُ: اگر ببویی</p> <p>شَهَدُ: عسل</p> <p>عادی، عاد: دشمن، تجاوزگر</p> <p>جمع: عداه = عدو # صدیق</p> <p>عَجَبِينَ: خمیر</p> <p>عشیة: شامگاه، آغاز شب</p> <p>عداوه: صحگاه، آغاز روز</p> <p>قلوات: بیابان‌ها «مفرد: قلاة»</p>	<p>آتَى: آینده، در حال آمدن</p> <p>أَحْبَّة: یاران «مفرد: حبیب»</p> <p>أَدْنُو: نزدیک می‌شوم (دننا، يَدْنُو)</p> <p>أَرْجُو: امید دارم (رجا، يَرْجُو)</p> <p>أَسْتَغْيِثُ: کمک می‌خواهم (استغاث، يَسْتَغْيِثُ)</p> <p>بُدِيعُ: نو</p> <p>بعد: دوری # قرب</p> <p>تَرَضَّى: خشنود می‌شوی (رضی، يَرْضَى)</p> <p>تشاء: می‌خواهند (شاء، يشاء)</p> <p>شاء = اراد، طلب</p> <p>قُمْرُ: تلخ می‌کنی (مرر، يَمْرُر)</p> <p>تَهِيمُ: تشنه و سرگردان می‌شود (هام، يَهِيم)</p> <p>جَرَبُ: آزمایش کرد (مضارع: يَجْرِب)</p>
---	--	---

■ حَوْلَ النَّصِ بِرْگَد

كِ عَيْنُ الصَّحِيحَ وَ الْبَطَأُ حَسَبَ نَصَ الدَّرْسِ.

١. تُفَتَّشُ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي الضَّوْءِ فَقَطْ.

چشمۀ زندگی فقط در نور جستجو می‌شود. ✗

٢. الْمَلْمَعَاتُ أَشْعَارٌ فَارِسِيَّةٌ مَمْزُوجَةٌ بِالْعَرَبِيَّةِ.

ملمعات اشعار فارسی آمیخته به عربی هستند. ✓

٣. يَرِي سَعْدِيَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ سَوَاءً مِنْ هَجْرٍ حَبِيبِهِ.

سعدي از دوری محبوبش، شب و روز را یکسان می‌بیند. ✓

٤. قَالَ سَعْدِيَ مَضِيَ الرِّزْمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ لَاتَّأْتِي.

سعدي گفت: زمان گذشت و دم می‌گوید که تو نمی‌آیی. ✗

٥. يَرِي حَافِظٌ فِي بُعْدِ الْجَبِيبِ رَاحَةً وَ فِي قُرْبِهِ عَذَابًا.

حافظ در دوری محبوب، راحتی و در نزدیکی اش عذاب می‌بیند. ✗

﴿اعلموا ﴾ برگرد

اسم الفاعل و اسم المفعول اسم المبالغة

رازق (روزی دهنده)؛ مَرْزُوق (روزی داده شده) / رَزِّاق (بسیار روزی دهنده)

﴿اسم فاعل و اسم مفعول﴾

اسم فاعل: به معنای «انجام دهنده یا دارنده حالت» و اسم مفعول: به معنای «انجام شده» است

اسم فاعل و اسم مفعول دو گروهند:

گروه اول بر وزن «فاعل» و «مفعول» هستند که در پایه نهم با وزن آنها آشنا شده بودید.

صفت مفعولی	اسم مفعول	صفت فاعلی	اسم فاعل	معنی	ماضی
ساخته شده	مَصْنَوع	سازنده	صانع	ساخت	صَنَع
آفریده شده	مَخْلُوق	آفریننده	خالق	آفرید	خَلَقَ
پرستیده شده	مَعْبُود	پرستنده	عابد	پرستید	عَبَدَ

اکنون با گروه دوم آشنا شوید.

صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت فاعلی	اسم فاعل	معنی	مضارع
دیده شده	مُشَاهَد	بیننده	مُشَاهِد	می‌بیند	پُشَاهِدُ
تقلید شده	مُقْلَد	تقلید کننده	مُقْلَد	تقلید می‌کند	پُقْلَدُ
ارسال کننده	مُرْسَل	ارسال کننده	مُرسَل	می‌فرستد	پُرسَلُ
مورد انتظار	مُنتَظَر	انتظار کشنده	مُنتَظِر	انتظار می‌کشد	پِنْتَظَرُ
یادگرفته شده	مُتَعَلَّم	یادگیرنده	مُتَعَلِّم	یاد می‌گیرد	پِتَعَلَّمُ
بیرون آورده شده	مُسْتَخْرَج	بیرون آورنده	مُسْتَخْرِج	بیرون می‌آورد	پِسْتَخْرَجُ
—	—	حمله کننده	مُتَهَاجِم	حمله می‌کند	پِتَهَاجِمُ
—	—	شکننده	مُنَكَّسِر	می‌شگند، شکسته می‌شود	پِنْكَسِرُ

چگونگی ساخت و تشخیص:

◆ الف - فعلهایی که سوم شخص مفرد ماضی آنها سه حرف باشد(ثلاثی مجرد)، بروزن «فاعل و مفعول» دیده می‌شود.

◆ ب - فعلهایی که سوم شخص مفرد ماضی آنها بیشتر از سه حرف باشد(ثلاثی مزید): فعل مضارع آن را می‌نویسیم، آنگاه حرف مضارعه را حذف کرده و به جای آن «م» می‌گذاریم. سپس حرف ماقبل اخر اصلی را در اسم فاعل، «حرکت کسره» و در اسم مفعول، «حرکت فتحه» می‌دهیم.

(اسم فاعل: ← م... ع ...) ، (اسم مفعول: ← م... ع ...)

که اخْتَبَرْتَ نَفْسَكَ (۱): ترجم الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ وَ الدُّعَاءَ، ثُمَّ عَيْنَ اسْمَ الْفَاعِلِ وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ.

اسم المفعول	اسم الفاعل	الترجمة	الكلمة
<input checked="" type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	نزديك شده	المُقْرَب
<input type="checkbox"/>	<input checked="" type="checkbox"/>	دانا	الْعَالَم
<input type="checkbox"/>	<input checked="" type="checkbox"/>	تولیده کننده	الْمُنْتَج
<input checked="" type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	آماده شده	الْمُجَهَز
<input checked="" type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	زده شده	الْمُضْرُوب
<input type="checkbox"/>	<input checked="" type="checkbox"/>	گوینده	الْمُتَكَلِّم

✿ يا صانع گل مصنوع يا خالق گل مخلوق يا رازق گل مرزوق يا مالك گل مملوك. من دعاء الجوشين الكبير
اي سازنده هر ساخته شده اي، اي آفریننده هر آفریده شده اي، اي روزى دهنده هر روزى داده شده اي، اي صاحب هر مال و داراي

فرازى از دعائى جوشن كبير

خالق : اسم فاعل / مخلوق : اسم مفعول
مالك : اسم فاعل / مملوك : اسم مفعول

صانع : اسم فاعل / مصنوع : اسم مفعول
رازق : اسم فاعل / مرزوق : اسم مفعول

اسم مبالغه

■ اسم مبالغه: اسمی است که بر بسیاری صفت یا انجام کار دلالت دارد.
دو وزن مهم آن «فعال» و «فعالة» است؛ مثال:

گذاب (بسیار دروغگو)؛
علامه (بسیار دانا)؛

صفار (بسیار بردبار)؛
خلاق (بسیار آفریننده)؛
رزاق (بسیار روزی دهنده)؛
فهامة (بسیار فهمیده).



علامه دهخدا مؤلف أكبر معجم فارسي



گاهي وزن «فعال» بر شغل دلالت دارد؛ مانند خباز (نانوا)؛ حداد (آهنگر)



النظارة الشمسية

که اخْتَيَرَ نَفْسَكَ (۲) : تَرْجِمَ التَّرَاكِيبَ التَّالِيَةَ.

۱. ﴿عَلَامُ الْغُيُوب﴾ : بسیار دانای غیبها
۲. ﴿أَمَارَةُ السُّوء﴾ : بسیار امرکنده به بدی
۳. الطَّيَارُ الْإِيرَانِيُّ : خلبان ایرانی
۴. قَتَاحَةُ الرَّجَاجَةُ : در بازکن شیشه
۵. الْهَاتُفُ الْجَوَالُ : تلفن همراه
۶. الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَيْمُونَ التَّمَارُ : درود بر تو ای میثم خرما فروش

اسم مبالغه: عَلَامُ، أَمَارَةُ، الطَّيَارُ، قَتَاحَةُ، الْجَوَالُ، التَّمَارُ

..... * *

کمی فراتر بدانیم :

★ جامد: اسمی که از کلمه‌ی دیگر گرفته نشده باشد. مانند:

مصادر مجرد و مزید:

النَّدَامَة، حُبُّ، مَلَامَة، الْكَرَامَة، ظُلْمَة، حَيَاة، وُدُّ، مَرْءَة، هَجْر، عِلْم، كَثْرَة، استطاعَة، التفات، اِنْفَتَاح، تَصَدِّق، تَظَاهَرُ، مُجَالَسَة، تَكْرِيم، اِيتَاء

كلمات غیر مصدری مانند:

القلم، الباب، الله، دَهْرًا، الْفَلَوَات، وُكْنَة، عَشِيَّة، غَدَاء

★ مشتق: اسمی که از کلمه‌ی دیگر گرفته شده باشد. مانند:
عَالَمُ، مَعْلُومٌ، عَالَمَةٌ، أَعْلَمٌ، مَعَالِمٌ که از "علم" گرفته شده اند.

..... * *

از کلمات مشتق ۵ نوع را در کتاب درسی می‌خوانیم. این مشتقات عبارتند از:

اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مبالغه، اسم تفضیل، اسم مکان

..... * *

﴿اسم فاعل: در واقع همان صفت فاعلی زبان فارسی است.﴾

در ترجمه با کلماتی مانند «کننده، دهنده» یا «پسوند» یا «نده»، «گر»، «گار» می‌آید؛ مانند:
اعتماد کننده، یاد دهنده، دانا، یاد گیرنده، ستمگر، آفریدگار

﴿اسم مفعول: در واقع همان صفت مفعولی زبان فارسی است و نشانه آن در فارسی پسوند «شدہ» می‌باشد و بر کاری انجام شده دلالت دارد.﴾

مورد اعتماد، یاد داده شده، دانسته شده، یاد گرفته شده، مورد ستم واقع شده، آفریده شده.

..... * *

اسم فاعل و اسم مفعول در زبان عربی به دو روش ساخته می‌شوند:

الف- از فعل ثلاثی مجرد (ماضی آن، فقط سه حرف اصلی دارد) بر وزن "فاعل و مفعول" ساخته می‌شود؛ مانند:
كتب، يكتب، كتابة

بر وزن فاعل ← كاتب (اسم فاعل)

بر وزن مفعول ← مكتوب (اسم مفعول)

علم، يعلم، علم

بر وزن فاعل ← عالم (اسم فاعل)

بر وزن مفعول ← معلوم (اسم مفعول)

أمر، يأمر، أمر

بر وزن فاعل ← آمر (اسم فاعل)

بر وزن مفعول ← مأموم (اسم مفعول)

ب- از فعل ثلاثی مزید بدین ترتیب:

ابتدا از کلمه داده شده، فعل مضارع می‌سازیم، آنگاه حرف مضارعه را حذف کرده و به جای آن «م» می‌گذاریم.

سپس

برای ساختن اسم فاعل: عین الفعل حرف (حرف اصلی ماقبل آخر) را حرکت "كسره" می‌دهیم؛

برای ساختن اسم مفعول، عین الفعل (حرف اصلی ماقبل آخر) را حرکت "فتحه" می‌دهیم؛

مانند:

تعلّم ← يتعلّم (یاد می‌گیرد) : اسم فاعل ← متعلّم (یاد گیرنده) / اسم مفعول ← متعلّم (یاد گرفته شده)

اقتراح ← يقترح (پیشنهاد می‌دهد) : اسم فاعل ← مقتراح (پیشنهاد دهنده) / اسم مفعول ← مقتراح (پیشنهاد داده شده)

استعدَ ← يَسْتَعِدُ (آماده می‌شود) : اسم فاعل ← مُستَعِدٌ (آماده) / اسم مفعول ← ندارد (از فعل لازم اسم مفعول نداریم)

..... * *

از باب انفعال و کلا فعل لازم ، اسم مفعول نداریم.

اسم مفعول ساخته نمی‌شود ؟

ذهب (رفت) : ذاھب (رفته)، اسم فاعل داریم اما اسم مفعول نداریم.

انكسَر (شکسته شد) : منكسَر (شکسته، شکسته شده)، اسم فاعل داریم اما اسم مفعول نداریم.

-{إِنَّ حَزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ}- بی گمان حزب خدا چیره شدگان‌اند.

^{۳۰} برای دبیر: اسم مفعولش را به شرط داریم که متعدد شود به حرف جر مثلاً: مغلوب على أمره: مغلوب، درمانده

اسم فاعل و اسم مفعول های موجود در کتاب درسی:

اسم فاعل مجرد: (بر وزن فاعل) ← آخر، آکل، آمر، سائل، فائز، طائر، قادر، جائع، نائل، زائد، قائل، قائم، ضال، دال، آتی، هادی، عالی، قاضی، راضی، ساعی، حامل، فاضل، صادقین، کاذب

اسم فاعل مزید: (مع) ← معلم، مشاغب، مدرس، مجد، مقتصد، مصدق، مُنتَج، المُخْتَلِفَة، مُوَاطِن، متَحَرك، متَكَلِّم، مُختال، مُبِيد، مرید، مُجِيب، مدیر، معین.

اسم مفعول بر وزن مفعول ← مسؤول، مأمور، ممزوجة، المعروفة، المطلوب

اسم مفعول مزید: (مع) ← مُكَسَّرة، مُغَلَّق، مُعْجَب، مُلَمَّع، مُجَرب، مُعَوَّقِين، مُلَوْن

برای تشخیص نوع اسم در جمعهای مکسر، باید به شکل مفرد آنها نگاه کنیم؛ مثال:
طیر و طیور(طائر)، نیام (نائم)؛ العدا (العادی)، شعراء (شاعر)، طلبة و طلاب (طالب)، ثوانی (ثانیة)، نهاده (ناهی)،
نقاد (ناقِد) تُجَار (تاجر)، عُلَام (عالِم)، عَمَال (عالِم)، سیاح (سائِح) و كاتب (کاتِب)، جَهَال (جاھل) ← اسم فاعل
و مضامین (مضمون) و مشاهیر (مشهور)، مفاهیم (مفهوم) ← اسم مفعول هستند.

..... * *

نوع اسم در وزن مُفَاعَلة بر اساس ترجمه تشخیص میدهیم.

محافظة (استان) : اسم مکان

محافظة (نگداشتہ شدہ) : اسم مفعول

محافظة (نگهداری) : اسم مصدر

مصادقة (دوستی)، مکابیة (نامه نگاری کردن)، مجادلة (بحث کردن)، مشاورۃ (مشورت کردن)، محاولة (تلاش)،
مطالعة (مطالعه کردن)، محاضرة (سخنرانی)، مجاهدة (جهاد کردن) ← مصدر

..... * *

توجه داشته باشیم که اسم فاعل و اسم مفعول با نقش فاعل و مفعول فرق دارد.

اسم فاعل، ساختمن کلمه را بررسی می کند و بیرون از جمله هم قابل تشخیص است.

اما فاعل و مفعول فقط داخل جمله قابل تشخیص است و اگر از جمله بیرون بیاید، دیگر نقش فاعل و مفعول ندارد.
عین اسم الفاعل فاعلاً.

۱) الشُّعُراءُ الْإِيرَانِيُّونَ أَنْشَدُوا مَلِمَعَاتٍ جَمِيلَةً.

۲) لَا يَرِيَ الْجَاهِلُ إِلَّا مُفْرِطاً أَوْ مُفْرَطاً.

۳) وَقَفَتِ الْحَافَلَةُ فِي الْمَحَاطَةِ وَنَزَلَ الرَّكَابُ!

۴) كَانَ فِي الصَّفِ طَالِبٌ يَسْأَلُ مَعْلُومَ الْكِيمِيَاءِ تَعْنِتَ!

پاسخ گزینه ۳) الحافلة بر وزن الفاعلة: اسم فاعل در نقش فاعل

الرَّكَاب مفرده الراکب : اسم فاعل در نقش فاعل

بررسی اسم فاعلها در سایر گزینه‌ها :

گزینه ۱) الشُّعُراءُ مفرده الشاعر: نقش مبتدأ

گزینهٔ ۲) الجاھل: نائب فاعل/مفرطا: حال، مُفَرطًا: معطوف-> بهر حال مشخص است فاعل نیستند.
گزینهٔ ۴) حواسمن باشد که کان فاعل و مفعول نمی‌گیرد. طالب: اسم کان است. / مُعْلِم: نقش مفعول
نکته: کلماتی چون حافله و نام اشخاص مانند شاعر حافظ بر اساس وزن، اسم فاعل محسوب می‌شوند.

❖ اسم مبالغه: اسمی است که بر وجود صفتی به میزان زیاد در شخص یا شی دلالت می‌کند.

دو وزن مهم آن «فعال» و «فعالة» است؛ که

(۱) بر بسیاری صفت یا انجام کار دلالت دارد:

صَبَار (بسیار بردبار)؛ غَفَار (بسیار آمرزنده)؛ گَدَاب (بسیار دروغگو)؛ رَزَاق (بسیار روزی دهنده)؛ خَلَاق (بسیار آفریننده)؛ عَلَامَة (بسیار دانا)؛ فَهَامَة (بسیار فهمیده)؛ أَمَارَة (بسیار امرکننده)؛ گَدَاب (بسیار دروغگو)؛ طَنَان (بسیار طنبیان انداز)؛ شَلَال (آبشار، جایی که آب بسیار فرو می‌ریزد)؛ تیار (جریان، عبور فراوان آب یا برق).

يدل على المبالغة و الكثرة

(۲) گاهی وزن «فعال» بر شغل دلالت دارد:

خَبَاز (نانوا)؛ حَدَاد (آهنگر)؛ الطَّيَار (خلبان)؛ التَّمَار (خرما فروش)؛ فَلَاح (کشاورز)؛ صَيَاد (شکارچی).

يدل على الآلة

(۳) گاهی نیز وزن «فعالة» بر ابزار، وسیله یا دستگاه دلالت می‌کند:

فَتَاحَة (در بازکن)؛ نَظَارَة (عینک)؛ سَيَارَة (خودرو)؛ الْجَوَال (تلفن همراه).

نکته: وزن «فعال» و «فعالة» چه بر بسیاری صفت یا انجام کار دلالت کند؛ چه بر شغل و چه بر ابزار، وسیله دلالت کند؛ همگی اسم مبالغه محسوب می‌شوند.

به وزن کلمات دقت کنید و نوع اسم‌های جمع را از شکل مفردشان، تشخیص دهید.

دَوَابَة (جمع مکسر بر وزن فواعل است و مفرد: دَابَة) اسم فاعل است.

کلماتی مانند (تُجَار، عُلَام، عُمَال، سِيَاح و كُتَاب، جَهَال) بر وزن «فعال» جمع مکسر هستند و اسم فاعل محسوب می‌شوند؛ چون مفردشان به ترتیب (تاجیر، عالم، عامل، سائح، کتاب و جاھل) بر وزن فاعل است.

دو وزن «فعال» و «فعالة» را با هم اشتباہ نگیرید. سِيَاح، عَلَام (بر وزن فعال)؛ اسم مبالغه/ سِيَاح، عَلَام: (جمع مکسر بر وزن فعال) مفرد: سائح، عالم؛ اسم فاعل

نکته: "ة" در «فعالة»

اگر با اسم مؤنث بیاید هم نشانه کثرت است و هم نشانه مؤنث؛ مانند: إِمْرَأَة عَلَامه
و اگر با اسم مذکر بیاید، دیگر نشانه مؤنث نیست بلکه نشانه کثرت و فراوانی است که برای تاکید بر مبالغه بودنش به کار می‌رود؛ مانند: رَجُل عَلَامَة

کمه التمارین ببرگد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: عَيْنِ الْجُمْلَةِ الصَّحِيحَةِ وَغَيْرِ الصَّحِيحَةِ حَسْبَ الْحَقِيقَةِ.

✓ ٢ ١ ٣
١- الرَّكْبُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُسافِرِينَ يُسافِرُونَ عَلَى الدَّوَابِ . کاروان [سواران شتر - اسب] گروهی از مسافران هستند که [سوار] بر چارپایان مسافت می‌کنند.

٢- غُصُونُ الشَّجَارِ فِي الشَّتَاءِ بَدِيعَةٌ خَضِرَةٌ. ✗

شاخه‌های درختان در زمستان زیبا(نو) و سبز هستند.

٣- الْغَدَاةُ نَهَايَةُ النَّهَارِ، وَبِدَايَةُ ظَلَامِ اللَّيلِ. ✗^{٣٢}

بامداد، پایان روز و آغاز تاریکی شب است.

٤- الْكَأسُ إِنَاءٌ يُشَرِّبُ بِهِ الْمَاءُ أَوِ الشَّايُ. ✓

لیوان(جام)، ظرفی است که با آن آب و چای نوشیده می‌شود.

٥- يَصْنَعُ الْخُبْزُ مِنَ الْعَجِينِ. ✓

نان از خمیر درست می‌شود.

التَّمْرِينُ الثَّالِثُ: ضَعُ في الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبَ. «كَلْمَةً واحِدَةً زائِدَةً»

١- الْوَكْنَةُ (لانه) ٥- زِينَةٌ مِنَ الدَّهَبِ أَوِ الْفِضَّةِ فِي يَدِ الْمَرْأَةِ. (زیوری از جنس طلا یا نقره در دست زن)

٢- الْكَرَامَةُ (كرامت) ٦- مَنْ يَعْجِبَكَ شَكْلُهُ وَ كَلَامُهُ وَ سُلُوكُهُ . (کسی که شکلش و گفتارش و رفتارش تو را به

شکفت می‌آورد.)

٣- الْهَجْرُ (جدایی) ٤- الْرَّفَاتُ (استخوان‌های پوسمیده) (شرف و عظمه و عزه النفس). (شرافت و بزرگی و عزت نفس)

٤- الْرَّفَاتُ (استخوان‌های پوسمیده) ٥- الْسَّوَارُ (دستبند)

٥- الْسَّوَارُ (دستبند) ٦- الْمَلِيجُ (نمکین)

٦- الْمَلِيجُ (نمکین)

التَّمْرِينُ الثَّالِثُ: تَرْجِمْ هَذِهِ الْأَحَادِيثُ، ثُمَّ عَيْنِ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ.

١- إِيَا وَ مُصَادَقَةٌ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يَرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيُضُرُّكَ ٣- الْإِمَامُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ **الفعل المضارع**

از دوستی با نادان بپرهیز زیرا او می‌خواهد به تو سود برساند اما به تو زیان می‌رساند. / فعل مضارع: يَرِيدُ / أَنْ يَنْفَعَ / يَضُرُّ

^{٣١} دَوَابٌ: چارپایان، جنبندگان، مفرد: دَابَةً ☺ اسم فاعل

^{٣٢} نَهَايَةٌ ≠ بِدَايَةٌ / النَّهَارِ ≠ الظَّلَامِ

^{٣٣} إِنَاءٌ: ظرف

۲- الْصَّدِيقُ مَنْ كَانَ نَاهِيًّا عَنِ الظُّلْمِ وَ الْعُدُوَانِ مُعِيْدٌ عَلَى الْبَرِّ وَ الإِحْسَانِ. الْإِمَامُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ **الجار وَ المَجْرُورَ**

دوست کسی است که از ستم و دشمنی باز دارد و در نیکی و احسان یاری رساند. (دوست کسی است که بازدارنده از ستم و دشمنی و یاری رسانی بر نیکی و احسان باشد). / **جار و مجرور: عنِ الظُّلْمِ / عَلَى الْبَرِّ**

۳- إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكَذَابِ، إِنَّهُ كَالسَّرَابِ يَقْرَبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يَبْعَدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ. الْإِمَامُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ **اسمَ المُبَالَغَةِ**

از دوستی با دروغگو بپرهیز، زیرا او مانند سراب است؛ دور را بر تو نزدیک می‌سازد و نزدیک را بر تو دور می‌سازد.
/ اسم مبالغه: **الْكَذَابِ**

۴- الْصَّدِيقُ الصَّالِقُ مَنْ نَصَحَكَ فِي عَيْنِكَ، وَ حَفَظَكَ فِي غَيْبِكَ، وَ آتَكَ عَلَى نَفْسِهِ. الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ **المَجْرُورِ بِحَرْفِ جَرِّ**

دوست راستگو (صمیمی) کسی است که تو را در مورد عیت نصیحت کند، و در غیابت تو را نگه دارد، و تو را بر خود برگزیند (ترجیح دهد). / **المَجْرُورِ بِحَرْفِ جَرِّ**: عَيْنٌ / غَيْبٌ / نَفْسٌ

۵- مِنْ غَضِبِ عَلَيْكَ مِنْ إِخْوَانِكَ ثَلَاثَ مَرَاتٍ، فَلَمْ يَلْهُ أَفِيكَ شَرًا، فَلَتَخُذْ لِنَفْسِكَ صَدِيقًا. الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ **فعل الأمر**

هرکس از دوستانت سه بار ذسبت به تو خشمگین شود، ولی در موردت بدی و سخن ناروایی نگوید، پس او را برای خودت به دوستی بگیر. / فعل امر: **إِتَّخُذْ**

۶- يَا بْنَى، اتَّخُذْ أَلْفَ صَدِيقٍ وَ الْأَلْفَ قَلِيلٍ، وَ لَا تَتَّخُذْ عَدُوًّا وَاحِدًا وَ الْوَاحِدُ كَثِيرٌ. لِقَمَانُ الْحَكِيمٍ **فعل النَّهِيٍّ**
پسرکم، هزار دوست بگیر که هزار دوست [هم] کم است و یک دشمن مگیر که یک دشمن [هم] زیاد است.
 فعل النَّهِيٍّ: لَا تَتَّخُذْ

- | |
|---|
| ۱. إِيَّاكَ: بپرهیز، تورا
۲. مُصَادَقَةَ: دوستی کردن با
۳. يَضُرُّ: زیان می‌رساند
۴. معین: یاری رساننده
۵. برِّ: نیکی
۶. يَقْرَبُ: نزدیک می‌سازد
۷. يَبْعَدُ: دور می‌سازد
۸. صَدُوق: راستگو
۹. آتَرُ: برگزید
۱۰. لَمْ يَقْلُ: نگفت
۱۱. إِتَّخُذْ: بگیر |
|---|

^۳ فعل ماضی بعد از «من و ما» معمولاً به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود.
^۳ این حدیث به نقل از امام علی(ع) در غرر الحکم :۱۹۰۴ آمده است. در فارسی چنین گفته‌اند:

- دوست انس است، که معایب دوست / همچو اینه، رو برو گوید
- نه که چون شانه، با هزار زبان / پشت سر، رفته مو ہو گوید
- دوست آن باشد که گیرد دست دوست / در پریشان حالی و درمانگی

^۳ مستدریک الوسائل، ج ۸، ص ۳۳۰
^۳ بخار الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۱۳، ح ۴

الْتَّمَرِينُ الرَّابِعُ: أَكْتُبْ مُتَرَادِفَ أَوْ مُنْتَضَادَ كُلُّ كَلْمَةً أَمَامَهَا.

أ. أَرَادَ / قَرْبٌ / الْدَّكَانُ / الْوَدُ / الْعَدَاةُ / الْبَعْدُ / الصَّحْرَاءُ / الْغَدَاةُ / الْحَرَبُ
ب. صَدُوقٌ / قَرْبٌ / مُصَادَقَةٌ / آثَرٌ / مَعْيَنٌ / سَلٌ / سَعْرٌ / مَعْجَبٌ بِنَفْسِهِ / رَفْعٌ

كَذَابٌ (بسیار دروغگو) # صَدُوقٌ (بسیار راستگو)	الْأَلْحَبَةُ (دوستان) # الْعَدَاةُ (دشمنان)
بَعْدٌ (دور کرد) # قَرْبٌ (زندیک ساخت)	الْعَشِيَّةُ (شامگاه) # الْغَدَاةُ (بامداد)
مُسَاعِدٌ = معین (یاور)	الْفَلَةُ = الصَّحْرَاءُ (دشت، بیابان)
اَنْتَخَبَ = آثَرَ (برگزید)	الْحُبُّ = الْوَدُ (دوستی)
عَدَاوَةُ (دشمنی) # مُصَادَقَةٌ (دوستی)	الْسَّلْمُ (صلح) # الْحَرَبُ (جنگ)
أَجْبٌ (پاسخ بد) # سَلٌ (بپرس)	شَاءٌ = أَرَادَ (خواست)
قِيمَةٌ = سَعْرٌ (قیمت)	الْمَتَجَرُ = الْدَّكَانُ (مخازه)
نَزَلَ (پایین آورد) # رَفَعَ (بالا برد)	الْقُرْبُ (زندیکی) # الْبَعْدُ (دوری)
مُخْتَالٌ = مَعْجَبٌ بِنَفْسِهِ (خودپسند)	دَنَا = قَرْبٌ (زندیک شد)

الْتَّمَرِينُ الْخَامِسُ: تُرْجِمِ الْآيَاتُ التَّالِيَةُ، ثُمَّ عِينِ اسْمَ الْفَاعِلِ وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ وَ اسْمَ الْمُبَالَغَةِ وَ اسْمَ الْمَكَانِ وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ.

۱- ﴿... إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ الْإِسْرَاءُ: ۳۳

... زیرا او یاری شده است. (ترجمه فولادوند) **که مَنْصُورٌ**: اسم مفعول

۲- ﴿إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغَيْوِبِ﴾ الْأَمَائِدُ: ۱۱۶

قطعاً فقط تو بسیار دانای نهانها هستی. **كَه عَلَامٌ**: اسم مبالغه

۳- ﴿قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ﴾ الْبَقَرَةُ: ۱۴۲

بگو: مشرق و مغرب از آن خداست. **كَه الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ**: اسم مکان

۴- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ الْأَلْعَمَانُ: ۱۰۹

قطعاً خداوند توکل کنندگان را دوست دارد. **كَه الْمُتَوَكِّلِينَ**: اسم فاعل

۵- ﴿... أَلَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْلَمُونَ﴾ الْحَجَّ: ۶۸

خداوند به آنچه انجام می دهدیم داناتر است. **كَه أَعْلَمُ**: اسم تفضیل

۶- ﴿... مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ یس: ۵۲

۳۸ چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است همان وعده خدای رحمان، و پیامبران راست می گفتند. فولادوند چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این همان است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند. مکارم شیرازی

چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این چیزی است که خداوند رحمان و عده داده، و فرستادگان راست گفتند.
کچھ مرقد: اسم مکان /الْمَرْسُلُونَ: اسم مفعول

الْتَّمَرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمَ الْأَفْعَالِ فِي الْجُمْلِ التَّالِيَةِ؛ ثُمَّ عَيْنُ بَابَ كُلِّهِ مِنْهَا.

۱- أَنْشَدْنَا فِي الْاِصْطِفَافِ الصَّبَاحِيِّ.

در صفت صحیحگاه باب: کچھ آنشندا: سروдیم(سرود خواندیم)- باب إفعال

۲- نَتَخَرَّجُ مِنَ الْمَدَرَسَةِ بَعْدَ سَةٍ.

سال بعد از مدرسه باب: کچھ نتخرج : دانشآموخته میشویم- باب تفعّل

۳- جَنُودُنَا يُدَافِعُونَ عَنِ الْوَطَنِ.

سرپاشامان از میهن باب: کچھ یدافعون : دفاع میکنند - باب مفعالة

۴- تَنْفَتِحُ الْأَزْهَارُ فِي الرَّبِيعِ.

شکوفه ها در بهار باب: کچھ تنفتح: باز میشوند - باب انفعال

۵- الْشَّرِيكَانِ تَعَامَلاً قَبْلَ سَنةٍ.

دو شریک سال قبل باب: کچھ تعامل: با هم معامله کردند - باب تفاعل

۶- يَسْتَخُدُمُ الْمَصْنَعُ عَمَالًا.

کارخانه کارگرانی را باب: يستخدم : به کار میگیرد - باب استفعال

۷- رَجَاء، عَلَمْنِي الزِّرَاعَةَ.

لطفاً، به من کشاورزی باب: کچھ عالم: یاد بد - باب تفعیل

۸- أَشْتَغِلُ عِنْدَ أَيِّ.

نردهم باب: کچھ اشتغل: کار میکنم - باب افعال

صیغه: مفرد مذکر مخاطب

صیغه: مفرد مذکر غایب

صیغه: مفرد مؤنث غایب

صیغه: مفرد مذکر غایب

صیغه: مفرد مذکر غایب

صیغه: متعدد مذکر مخاطب

صیغه: متعدد مذکر غایب

صیغه: متعدد مذکر غایب

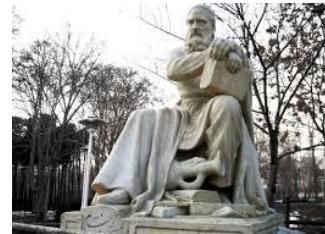
صیغه: متعدد مذکر غایب

برگرد ﴿ الْبَحْثُ الْعِلْمِي ﴾

اکتب حَوْلَ أَحَدٍ هُؤلَاءِ الشَّعَرَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ.



الشیخ البهائی



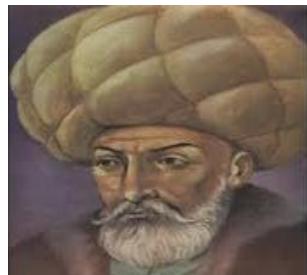
الْحَكِيمُ عُمرُ الْخَيَامِ النِّيَابُوري



مولانا جلال الدین الرمی



بَشَارُ بْنُ بَرِد



أبو الفتح البستی



أَبُو نُؤَاسِ الْأَهْوازِي

عُمرُ الْخَيَامِ نِيَابُوري

خیام دانشمند، فیلسوف و شاعر ایرانی مسلمان است. در شهر نیشابور، خراسان بین سال های ۱۰۳۸ تا ۱۰۴۸ میلادی در ایران زاده شده و در سال های بین ۱۱۲۳ تا ۱۱۲۶ در آن وفات یافت. او در ریاضی، ستاره شناسی، زبان، فقه و تاریخ تخصص یافت و اولین کسی است که شیوه حساب مثلثات و معادلات جبری را اختراع کرد همچنین او شاعر رباعیات مشهور است. علی رغم شهرت خیام به شاعری او یکی از دانشمندان بزرگ ریاضیات بود.

الخیام هو عالم وفیلسوف وشاعر فارسي مسلم، ولد في مدينة نیشابور، خراسان، إیران ما بين ۱۰۳۸ و ۱۰۴۸ م، وتوفي فيها ما بين ۱۱۲۳ و ۱۱۲۶ م، تخصص في الرياضيات، والفلك، واللغة، والفقه، والتاريخ. وهو أول من اخترع طريقة حساب المثلثات ومعادلات جبرية وهو صاحب الرباعيات المشهورة.

رغم شهرة الخیام بكونه شاعرا فقد كان من علماء الرياضيات.